

رمان‌های بزرگ دنیا ۳۳

جزیره پنگوئن‌ها

آنا تول فرانس
ترجمه محمد قاضی



دیباچه

گرچه به ظاهر مجذوب سرگرمی‌ها و تفریح‌های گوناگونم، لیکن مرا در تدگی هدفی بیش نیست و آن نوشتن تاریخ کامل قوم پنگوئن است. در انجام دادن این منظور از سعی و کوشش لازم مضایقه ندارم و مشکلات غامض و بیشمار، هرچه هم بزرگ بنمایند، سد راه عزم راسخ و تصمیم خلل‌ناپذیر من نخواهند بود.

برای کشف آثار مدفون این قوم به حفاری پرداخته‌ام. کتاب‌های اولیه پیرسنگ بوده‌اند و من سنگ‌هایی را مطالعه کرده‌ام که می‌توان آن‌ها را تاریخ ابتدایی قوم پنگوئن دانست. در ساحل اقیانوس مقبره دست‌نخورده و یکری از این قوم را کاوش کرده و حسب‌المعمول تبرهایی از سنگ چخماق و شمشرهایی از مفرغ و سکه‌های رومی و حتی یک سکه بیست «سویی» عثر به تصویرلویی فیلیپ اول پادشاه فرانسه یافته‌ام.

در خصوص ازمینه تاریخی این ملت، تاریخ منتظم وقایع تألیف یوحنا تالپا^۱ و یوحنا معبد بیرگاردن^۲ کمک بزرگی به من کرد، و چون راجع به ادوار اولیه

1. Johanès Talpa

2. Bear.Garden

نوشته دیگران را بدون هیچ دخل و تصرفی منتشر سازیم کاری نمی‌کنیم... ما فقط به لفظ می‌پردازیم زیرا تنها لفاظی است که صریح و روشن و با ارزش است ولی روح و معنی و فکر نو این محسنات را فاقدند. کسی که بخواهد تاریخ اصولی بنویسد باید بسیار پرمدها و سبک مغزو خیالباف باشد...» تمام این کنایات شماتت‌بار در نگاه و زهرخند استادان خط‌شناسی ما خوانده می‌شد، و به همین علت مشورت با ایشان مرا فوق‌العاده دلسرد می‌کرد، تا یک روز که پس از مشاوره با یکی از مهرشناسان عالی‌مقام بیش از همیشه دستخوش یأس و حرمان شده بودم ناگهان فکری به خاطرم خطور کرد و با خود چنین اندیشیدم:

«عجبا!... این چه فکر بیهوده‌ای است؟... نسل مورخین که منقرض نشده است... و هنوز پنج شش تن از همین مورخان را در فرهنگستان علوم منقول نگاه داشته‌اند... آنان که متن نوشته دیگران را عیناً نقل نمی‌کنند بلکه خودشان تاریخ می‌نویسند، و تصور نمی‌کنم ایشان هم مرا ملامت کنند و بگویند که تاریخ‌نویس باید پرمدها و خیالباف باشد.»

این فکر ناگهان حس غیرت مرا تحریک کرد. فردای آن روز نزد یکی از ایشان که پیرمردی آزاده و دانا بود رفتم و گفتم برای نوشتن تاریخ قومی رنج فراوان کشیده‌ام و به جایی نرسیده‌ام، آمده‌ام که از تجربیات و دانش استادی چون شما استمداد و استفاضه کنم.

پیرمرد با خونسردی تمام شانه بالا افکند و گفت:

«... آقا جان من، چه لزومی دارد که این همه به خود رنج بدهی؟... چه فایده دارد که وقت گران‌بهای عزیزت را تلف کنی و تاریخ بنویسی؟... حشورتی که این کار احتیاج به زحمت زیاد ندارد؛ همان‌طور که معمول است برو و از چند کتاب معروف رونویس کن، تو اگر نظر اساسی و تازه‌ای در تاریخ داری و یا اگر می‌خواهی اشخاص و اشیا را به صورت غیر آشنا و

قرون وسطی منبع دیگری برای تاریخ قوم پنگوئن در دست نیست هرچه توانستم از آن سرچشمه فیض سیراب شدم.

از قرن سیزدهم به بعد از حیث منابع تاریخی غنی‌تر ولی سرگردان‌تریم. اصولاً تاریخ‌نویسی کار فوق‌العاده مشکلی است زیرا هرگز نمی‌توان حقیقتاً به جریان واقعی قضایا پی برد، و هرچه منبع و مأخذ بیشتر می‌شود سرگردانی و بلا تکلیفی مورخ نیز بیشتر است.

وقتی راجع به یک واقعه تاریخی فقط یک شاهد یا یک روایت هست می‌توان آن را با کمی تردید پذیرفت ولی هرگاه دو یا چند نفر قضیه‌ای را نقل کرده باشند آن وقت شک و تردید و حتی ابهام و انکار پیش می‌آید، زیرا اقوال مختلف همیشه با هم مغایرند و هرگز نمی‌توان راه سازش و توافق بین آن‌ها پیدا کرد.

بلاشک گاهی دلایل علمی برای ترجیح قولی بر قول دیگر متقن و قوی است ولی هرگز کافی نیست که تعصبات بی‌جا و هوس‌های بی‌منطق و نفع شخصی ما را منکوب و مغلوب سازد و یا آن روح لاابالی‌گری و مهملی را که در نهاد مردم خشک و از خود راضی است بکشد؛ در نتیجه ما همیشه وقایع را سرسری و برخلاف واقع جلوه می‌دهیم و یا آن‌طور که با منافع خصوصی خود ما سازگار است ثبت می‌کنیم.

من مشکلاتی را که برای نوشتن تاریخ قوم پنگوئن در راه خود حس می‌کردم با تنی چند از علمای بزرگ باستان‌شناسی و خط‌شناسی کشور خود و کشورهای بیگانه در میان نهادم ولی مورد تحقیر و تمسخر آنان قرار گرفتم. همه با نیشخندی ترحم‌آمیز به من نگریستند و معنی نگاه ملامت‌بار ایشان این بود که: «مگر ما خود هرگز تاریخ می‌نویسیم؟... هیچ وقت شده است که ما از متن یک کتاب تاریخ یا یک سند تاریخی حتی یک سطر که دارای معنی و روح و حقیقت باشد استخراج کنیم؟... ما جز اینکه متن

زندگی سن مائل کشیش

مائل^(۱) از خانواده سلطنتی کامبری^(۲) بود. در نه سالگی او را به صومعه ایورن^(۳) فرستادند تا در آنجا ادبیات مذهبی و ضاله هر دو را فرا گیرد. در چهارده سالگی از امتیازات خانوادگی و ماترک پدری چشم پوشید و خود را وقف خدمت خدا کرد.

مائل برحسب مقررات صومعه، اوقات کار خود را به سه قسمت تقسیم کرد، بدین ترتیب که یک قسمت را برای خواندن دعاها و سرودهای مذهبی، قسمتی را برای فراگرفتن دستور و صرف و نحو زبان و قسمتی را نیز به تفکر و تفحص در حقایق جاودانی و ازلی اختصاص داد.

به زودی ملکات و فضائل روحانی و اخلاقی این مرد مقدس صومعه ایورن را از عطر آسمانی خود معطر ساخت و همین که جنت مکان حضرت گال^(۴)، کشیش ایورن، رخت از این دار فانی به سرای باقی کشید مائل به جای وی تمام امور صومعه ایورن را به دست گرفت.

مائل در قلمرو روحانی خود به بنیاد و تأسیس یک باب مدرسه و یک بیمارستان و یک مهمانسرا برای فقرا و یک دکان آهنگری و چند باب کارگاه

بریزید که از صدای ناقوس برامواج دریا از آمدن آن آگاه شده بود ناقوس را از آب گرفت و به اتفاق دختران کلیسا، با تشریفات روحانی و با خواندن سرودهای مذهبی، آن را به عبادتگاه صومعه برد.

بدین طریق سن مائل در مراحل زهد و تقوی پیش می‌رفت. وی در آن هنگام دو ثلث از راه پرمشقت زندگی را پیموده بود و آرزو داشت که هرچه زودتر حیات دنیوی خود را در میان برادران روحانی به پایان برساند ولی ناگاه بر اثر ندایی غیبی آگاه شد که حکمت خداوند عالم به نحو دیگری اقتضا کرده و خدا او را برای انجام کارهایی آرام‌تر لیکن مهم‌تر فراخوانده است.

۲

بعثت روحانی سن مائل

روزی که سن مائل با حال تفکر در ساحل خلیج کوچک و آرامی قدم می‌زد و در برابرش صخره‌های بزرگ، سد عظیمی در مقابل آب دریا ساخته بودند ناگاه چشمش به سنگ گود لاوکی شکلی افتاد که مانند قایق کوچکی بر روی آب شناور بود. سن گیرگ^(۷) و سن کلمبان^(۸) و بسیاری از کشیشان دیگر ایرلند و اسکاتلند نیز در چنین لاوکی سنگی نشسته و برای تبلیغ مردم به دین مسیح به شبه جزیره آموریک^(۹) رفته بودند.

قل از آن هم سنت آووا^(۱۰) که از انگلستان آمده بود در هاونی از سنگ خاری سرخ‌فام از رودخانه اوره^(۱۱) بالا می‌رفت و بعدها کودکان علیل و رنجور را بری تقویت و شفا در آن هاون سنگی سوار می‌کردند. سن ووگا^(۱۲) نیز در سفر خود از هیبرنی^(۱۳) به کورنوای^(۱۴) سوار تخته سنگی می‌شد که قطعات تخته آن را هنوز در محلی به نام پن‌مارک^(۱۵) نگاه داشته‌اند و معروف است که مبتلا به تب و نوبه سرخود را روی آن می‌گذارند و شفا می‌یابند. سن

دستی کوچک از همه نوع و چند کارگاه جهت ساختن اسباب و افزار کشتی همت گماشت و تمام کشیش‌های قلمرو خود را مجبور کرد که زمین‌های بایر و موات را برای زراعت احیا کنند.

مائل به دست خود درختان باغ صومعه را می‌کشت و فلزکاری می‌کرد و شاگردان جدیدی را که برای تحصیل الهیات به معبد می‌آمدند تعلیم می‌داد. زندگانی او همچون نهر آرامی که آسمان را در خود منعکس کند و زمین را آباد سازد نرم و سبک می‌گذشت.

این خدمتگزار فدایی خداوند هر روز به هنگام طلوع آفتاب به کنار دریا می‌رفت و در آنجا بر سر سنگی که هنوز هم به «مسند سن مائل» معروف است می‌نشست. در پیش پای او صخره‌های عظیم ساحل، همچون اژدهای سیاه، همه پوشیده از علف‌ها و خزه‌های سبز و قرمز دریایی، سینه کوه‌پیکر خود را در برابر امواج خروشان دریا سپر می‌کردند.

کشیش مقدس آفتاب را می‌نگریست که در اقیانوس فرو می‌رفت و همچون قربانی ابراهیم ابرهای آسمان و رأس امواج را از خون پرافتخار خویش ارغوانی می‌نمود.

کشیش در آن قرص آتشین راز صلیب را تماشا می‌کرد که روزی از فراز آن، خون مقدس عیسی روی زمین را از سرخی باشکوه خود پوشانده بود. در برابرش خط آبی‌رنگ و تیره‌ای سواحل جزیره گاد^(۱۶) را نشان می‌داد که در آن، سنت بریزید^(۱۷) تارک دنیا شده بود و معبد زنانه آن جزیره را اداره می‌کرد. باری، سنت بریزید که پی به فضایل و ملکات مائل برده بود از وی درخواست کرد که یادگاری از ساخته‌های دستی خود را به رسم ارمانی گران‌بها برای وی بفرستد. مائل برای او ناقوسی از مفرغ ساخت و همین‌که کار آن به انجام رسید آن را تبرک داد و به روی دریا انداخت. ناقوس، زنگ زنان، امواج دریا را شکافت و به طرف جزیره گاد رفت. آنجا سنت